

تبیین و نقد اخلاق باور از منظر کلیفورد

غلامحسین جوادپور^۱

علیرضا قاسمی نیا^۲

چکیده

اخلاق باور رهیافتی در معرفت‌شناسی معاصر است که بر اساس آن، تخلف از بایسته‌های معرفتی و اعتقاد بدون قراین و استدلال، امری غیراخلاقی شمرده می‌شود. در قرن نوزدهم، ویلیام کلیفورد با صورت بندی جدیدی از قرینه‌گرایی حداکثری که رویکردی مألوف بین معرفت‌شناسان بود، این رهیافت را ارائه کرد. این پژوهش بر آن است تا با ارائه سیر منطقی در تبیین وی از اخلاق باور، به نقد برخی از مراحل آن بپردازد. تعاقب باور و عمل، ارتباط شبکه‌ای باورهای یک فرد و نیز باورهای تمام افراد یک جامعه، قرینه‌گرا و وظیفه‌گرای حداکثری بودن، غیراخلاقی بودن تخلف از این وظیفه و نادرست پنداشتن دینداری، پنج مرحله مهم این فرآیند است که با مروری انتقادی بررسی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: اخلاق باور، قرینه‌گرایی، وظیفه‌گرایی، کلیفورد، معرفت‌شناسی، توجیه، عقلانیت حداکثری.

۱. دانشجوی دکتری کلام (فلسفه دین) مرکز تربیت مدرس دانشگاه قم.

۲. دانشیار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

1. طرح مسئله

«اخلاق باور»¹ عنوانی در مباحث توجیه باور در معرفت‌شناسی معاصر است. معرفت‌شناسان برای اینکه یک باور به معرفت تبدیل شود، شروطی را ذکر کرده‌اند که مهم‌ترین آنها بحث توجیه است. آنها البته صدق را هم ذکر می‌کنند؛ ولی تأکید آنها بر موجه بودن باور است. سخن در این است که فرد، بلور خود را چگونه و با چه پشتوانه‌هایی به دست آورده است؟ طیف وسیعی از ایده‌ها از سهل‌گیری تا سخت‌گیری در میان معرفت‌شناسان در این باره رایج است؛ در قرن نوزدهم، فیلسوف و ریاضیدانی به نام ویلیام کینگدن کلیفورد (1845-1879) با طرح ایده اخلاق باور در قالب یک مؤاله با همین عنوان، ملاک سخت‌گیرانه‌ای فراروی باورهای بشر قرار داد و معتقد شد: «همیشه، همه جا و برای همه کس، پذیرش باورها بدون شواهد و قرائن کافی (اخلاقاً) خطاست».

او که یک عقل‌گرای افراطی است، این ایده را در طی یک مقاله در سال 1876 منتشر کرد. وی معتقد بود برای هر باور - ولو خیلی جزئی و ساده - باید قرائن و شواهد کافی داشته باشیم و در غیر این صورت، نباید آن باور را به حریم اعتقادات خود راه دهیم. وی بر آن بود که گزاره‌های اخلاقی بر عالم ذهن و تفکر هم سایه می‌افکنند و فرد در فرآیند اعتقاد ورزیدن، با باید و نبای دهایی مواجه است که تخلف از التزام به آنها امری غیر اخلاقی است و چنین فردی در حق بشریت خیانت کرده است. البته کلیفورد این ایده را به طور مطلق طرح کرد؛ ولی همت اصلی او و کارکرد عملی این نظریه، بیشتر بر باورهای دینی معطوف بود. از این رو بیشتر مخالفان و مدافعان این ایده، فیلسوفان دین هستند که مزایا و معایب آن را برشمرده‌اند. کلیفورد همه حرف‌های خود را در مقاله پیش‌گفته منتشر کرد که البته دست یافتن به سیر منطقی استدلال او دشوار می‌نماید. این نوشتار سعی در انسجام ادعای وی دارد تا از رهگذر آن، نقاط ضعف و قوت ایده وی را برجسته کند.

2. مروری کلی بر مقاله کلیفورد

بیش از همه، مثال مشهور کلیفورد مبین رهیافت اوست. کشتی کهنه‌ای را فرض کنید که صاحب آن قصد دارد برای چندمین بار و بعد از سال‌ها استفاده، باز هم آن را به همراه شماری از مسافران به دریا بفرستد. این بار تردیدهایی به ذهن صاحب کشتی خطور می‌کند و او را آزار می‌دهد: آیا

1. the ethics of belief.

کشتی فرسوده این بار می‌تواند مسافران را به سلامت به مقصد برساند؟ آیا لازم نیست کشتی دریانورد و طوفان دیده تعمیر شود تا مبادا در کانون اقیانوس غرق شود؟! و ... او در درگیری با این پرسش‌ها و آزارها سرانجام موفق می‌شود بر آنها غلبه کند و وجدان خود را آرام کند. وی با خود می‌گوید: «این کشتی بدون هیچ خطری سفرهای فراوانی را تجربه کرده و از بسیاری طوفان‌ها در امان مانده است و بیهوده است اگر گمان کنیم کشتی از این سفر نیز سالم باز نگردد».

او سپس با خطری آسوده و اعتماد به مشیت الهی، مسافران غربت گزیده را با کشتی روانه کرد و با نیک بینی و خیراندیشی، کشتی را می‌نگریست تا دور شد. اتفاقاً این بار کشتی در وسط اقیانوس غرق شد و همان‌ها که جلای وطن کرده بودند، جدای از جهان شدند. دیگر سخنی از آنان نبود و صاحب کشتی مانده بود و کشتی غرق شده! او به شرکت‌های بیمه رفت و خسارت خود را دریافت کرد. از لحاظ حقوقی او هیچ خطایی نکرده است و از لحاظ اخلاقی هم در وجدان خود، بی‌گناه است.

نکته مهم آن است که ما (افراد اجتماع) درباره او چه خواهیم گفت؟ کلیفورد او را مقصر اصلی در به کام مرگ فرستادن مسافران می‌داند و معتقد است هرچند آن فرد نزد خود صداقت داشت و صادقانه به این باور رسیده بود که کشتی طوفان دیده باز هم می‌تواند از ابتلای جدید سربلند بیرون آید، با این همه چنین صداقتی او را سودی نمی‌بخشد و او حق نداشت بر اساس چنان شواهد ناکافی ای از استحکام کشتی مطمئن شود و مسافران را به کام حادثه ای محتمل بفرستد. او چنین باوری را نه از سر صدق و واریسی، که از سر سرکوبی تردیدها و بی‌مبالاتی نسبت به باورهای خود به دست آورده بود.

وی ادامه می‌دهد: «هرچند در پایان، چنین احساس اطمینانی به سلامت کشتی داشت که نمی‌توانست خلاف آن را تصور کند، از آنجا که او تماماً عامداً آن حالت روانی را برای خود فراهم آورده بود، باید او را مسئول چنین فاجعه ای برشمرد».

(Clifford, 1901, p. 164) گناه این فرد آن است که در چنین امر مهمی، آنجا که خود وی بود و وجدان و ذهنیت او، برای راحتی و سود خود، تصمیمی گرفت که قرائن برخلاف آن بود. کسی که از اخلاق باور کمتر شنیده باشد و بداند که این متن، یک متن معرفت‌شناسی و فلسفی است، شاید متوجه نشود که کجای این بحث، علمی است یا اینکه این فرد، خطای علمی در استنتاج یا مغالطه‌ای مرتکب نشده است!

نکته همین جاست و کلیفورد می خواهد با این مثال بفهماند که قرائن برخلاف یک امر - هرچند کم اهمیت و ناکافی - باید واریسی شوند و کسی که با عدم این کار، باوری را اختیار کند، خطایی معرفت شناختی مرتکب شده است و معرفتی بر اساس شواهد ناکافی برگزیده است. بالاتر اینکه این خطای وی اخلاقی هم هست و مذمت اخلاقی - به هر معنی و مبنایی که در فلسفه اخلاق برگزینیم - را به دنبال دارد.

وی سپس مثال را کمی تغییر می دهد. فرض کنیم کشتی در این مسافرت هم مانند دیگر مسافرت‌ها سالم باز می گردد. آیا این امر از تقصیر صاحب کشتی می کاهد؟ هرگز! زیرا وقتی یک فعلی انجام شد، آن فعل برای همیشه درس ت یا نادرست است و اگر تصادفاً در برخی موارد آن، نتایج خوب یا بدی به دست آمد، اصلاً دلیل بر درستی یا نادرستی آن نیست. وی در اینجا ایده خود را کمی روشن تر کرده و تأکید می کند که پرسش از درستی و نادرستی مربوط به منشأ باور^۱ است، نه محتوای آن^۲. سخن در آن نیست که باور او صادق است یا کاذب - البته این بحث مهم است و در جای خود واکاوی می شود و ارزش سنجی صدق، مؤلفه دیگری برای قضاوت است - بلکه سخن بر سر آن است که صاحب عقیده، آن را چگونه به دست آورده و از چه طریقی بدان معتقد شده است؟ این پرسش درباره هر باوری مطرح می شود؛ چه باور شخصی و درونی فرد باشد و به امور اختصاصی او مربوط شود و چه باوری باشد که در روابط و پدیده‌های اجتماعی مؤثر افتد و با کار و بار دیگران درهم تنیده باشد.

بسیاری از مباحث مقاله کلیفورد، صرف تمثیل ها و تشبیه ها شده و می کوشد با استفاده از زبان دینی و مثال‌های مذهبی، مانند گناه، گناه نخستین، محمد (ص)، اسرائیل (یعقوب)، جهنم و ... با مخاطب خویش بهتر ارتباط برقرار کند و شاید هم در صدد بوده است اطلاعات مذهبی خود را به رخ بکشد و یا اینکه در آن فضای مسیحی، کمتر برای خود در دسر درست کند؛ شاید هم می خواسته است از زبان طعنه آمیز استفاده کرده و یا اینکه مؤمنان متعصب را عصبانی کند (Madigan, 2010, p. 75 & 76).

مقاله کلیفورد سه بخش دارد که در بخش اول،^۳ کلیات و مقدمات استدلال بر اخلاق باور را مطرح می کند و سخن از ارزش و لزوم تحقیق درباره باورها می گوید.

1. the origin of belief
2. the matter of belief
3. the duty to inquire.

- بخش دوم،^۱ درباره این است که آیا گفته دیگران - با هر شخصیت و علمیتی می‌تواند حجت بر اعتقاد ما باشد و ما می‌توانیم به منزله صغرای اخلاق باور، سخنان چنین شخصی - مثلاً پیامبر الهی - را قرینه ای بر صحت کلام او و در نتیجه باور خود به شمار آوریم؟ در بخش سوم^۲ هم می‌کوشد با تبیین کبرای قضایای علمی که بر یکپارچگی قوانین طبیعت مبتنی است، این نکته را تبیین کند که اگر قضیه ای بخواهد ماورائی باشد، چنین ملاکی را نخواهد داشت و لذا یکی دیگر از شواهد بر اعتقادهای برخی از افراد، خدشه دار می‌شود. ادعای کلیفورد (اخلاق باور) یک محتوا دارد و یک استدلال و پشتوانه. می‌توان محتوای ایده کلیفورد را چنین صورت بندی کرد که در مواجهه با هر ادعا، یکی از سه وضعیت زیر رخ می‌دهد:
1. شواهد کافی به سود آن ادعا وجود دارد؛
 2. شواهد کافی به ضرر آن ادعا در دست است؛
 3. شواهد و ادله نفی و اثبات آن ادعا برابری می‌کنند یا اینکه اصلاً به نفع هیچ کدام شواهدی در دست نیست.
- حال وظیفه ما در قبال حالت نخست، پذیرش آن، در حالت دوم، وازنش آن و در حالت سوم، تعلیق حکم و نپذیرفتن هیچ کدام از طرفین (لاادری‌گری)^۳ است.

3. فرآیند استدلال کلیفورد

- گذشته از جزئیات، مثال‌ها و سیر عادی مقاله پیش گفته، فرآیند به بار نشانیدن اخلاق باور در ضمن پنج ادعا و مبنای مهم طرح می‌شود که عبارت‌اند از:
1. هر باوری منجر به عمل می‌شود که اصطلاحاً «فعل متعاقب» آن باور است و این دو معمولاً تلازم دارند؛
 2. تمام باورهای یک فرد و نیز باورهای تمام افراد یک جامعه با هم ارتباط شبکه‌ای دارند؛
 3. برای جلوگیری از ورود باورهای نادرست به این شبکه عظیم باید قرینه‌گرا و وظیفه‌گرای حداکثری بود؛
 4. تخلف از این وظیفه و باور بر اساس قرائن ناکافی، یک امر غیر اخلاقی است؛

1. the weight of authority.
2. the limits of inference.
3. agnosticism.

5. ادعاهای دیندارن درباره امور الاهی و ماورایی از بارزترین مصادیق این بی‌اخلاقی است.^۱
و اکنون تفصیل و تحلیل این مراحل:

3.1. تلازم باور و عمل

هر باوری منجر به عمل می‌شود و اگر هم باوری چنین نبود، اصلاً باور نیست. آن عمل را اصطلاحاً «فعل متعاقب»^۲ آن باور می‌نامند و این دو معمولاً تلازم دارند. در موردی که مثال زده شد، آن فعل متعاقب باور بود که مذمت می‌شد. مثلاً صاحب کشتی به دلیل فرستادن آن مذمت می‌شد، نه اصل باور به سلامت کشتی. بنابراین اگر باوری در نهان‌خانه صاحب آن بماند و به عمل نینجامد، چنین مذمتی را در پی نخواهد داشت؛ اما کلیفورد معتقد است حتی باورهای جزئی، ساده و پیش‌پاافتاده ما نهایتاً منجر به یک عمل می‌شوند؛ حال یا مستقیم یا غیر مستقیم. گاهی باورها، سبب کارهایی هستند که مسئولیت مستقیم آنها منوط به باورهاست؛ مثل اینکه شخصی در اثر حادثه‌ای از دیگری متنفر شود و از شدت تنفر، او را به قتل برساند.

کلیفورد معتقد است در این مثال ها، انگشت اتهام را به سوی فعل متعاقب باور دراز کرده‌ایم، نه خود باور. به نظر او، تفکیک این دو از هم، ضروری و درست است؛ درست است چون حتی فردِ راسخ در عقیده و مطمئن، باز هم می‌تواند به آن باور، ترتیب اثر ندهد و بررسی مضاعفی انجام دهد. چنان نیست که یک باور و فعل عادی متعاقب آن از یکدیگر تفکیک نپذیرند و به اصطلاح «لازم ذاتی» باشند. می‌توان قبل از آنکه باوری، آفریننده فعلی باشد، در آن تأمل کرد و جلوی آن فعل را گرفت. دیگر اینکه این تفکیک ضروری است؛ زیرا هستند افرادی که توانایی کنترل احساس و فکر خود را ندارند و بر اثر یک باور غلط یا نابجا، کار اشتباه و ناپسندی را انجام می‌دهند. لذا باید قاعده‌ای وجود داشته باشد تا بر افعال آنها نظارت کند و این تفکیک به آنها می‌فهماند که چنین امری ممکن و لازم است. پس باید تفکیک این دو را از هم بپذیریم تا بتوانیم

برای پیشگیری از افعال نامناسب نسخه بپیچیم. (Clifford, 1901, p. 167)

اما کلیفورد این تفکیک را ظریف و لطیف می‌داند. او باوری را که بر افعال فرد معتقد به آن تأثیری نگذارد، باور نمی‌شمرد. باور آن است که بر جوارح و جوانح صاحب باور اثر کند و منشأ فعلی در خ ارج شود. پس هر باوری، فعلی به دنبال دارد و این یک

۱. این سیر، برداشتی شخصی و حاصل تأمل در اصل مقاله است و از جایی اقتباس نشده است.

2. the action following upon it.

تلازم است و تخلف فعل از باور پذیرفتنی نیست؛ اما در عین حال می‌توان این تلازم را به هم زد و قبل از اینکه باوری، منشأ فعل مربوط به خود شود، با تحقیق و واریسی آن را تغییر داد و از عواقب سوء آن پیشگیری کرد.

نتیجه اینکه، هر فعلی از پس یک باوری رخ می‌دهد که حکم هر دو یکی است و تخطئه یکی بدون دیگری غیر صائب. از آنجا که ملاک داوری نزد مردم، اغلب فعل اشخاص است، باید منشأ فعل را تصحیح کرد و به باور و چگونگی حصول آن توجه کرد. اینکه او می‌خواهد برای باور اشخاص فیلتر بگذارد و بر تولیدات کارخانه ذهن آنها سخت‌گیری کند، به دلیل آثار این باورها بر زندگی فردی و اجتماعی افراد است.

هرچند چنین تفکیکی درست و ضروری است، به نظر می‌رسد این تحلیل در حیطه دانش معرفت‌شناسی نباشد و در این دانش، حیثیات و مؤلفه‌های معرفت، شامل باور، توجیه و صدق بررسی می‌شود. گذشته از آنکه این تفکیک درباره همه باورها صحیح نیست؛ چه بسیار باورهایی که در نهان خانه ذهن صاحب آن می‌مانند و اعتقاد به آنها صرفاً یک التزام نظری است، مثل گزاره‌های ریاضیات. البته به نظر می‌رسد بیش از آنکه به نقد این ایده کلیفورد پردازیم، باید بر درستی و کارایی آن صحنه بنهیم؛ چه اینکه ایشان از یک نظریه پردازی صرف‌گرفته و از انتزاع به عمل پل زده و ملاک در صحت و سقم را کارایی عملی دانسته است؛ بدون اینکه به مبانی عمل‌گرایی، توجه و سرسپردگی داشته باشد. این نکته یکی از مهم‌ترین دلایل وی در غیور اخلاقی شمردن تخلف از وظایف معرفتی و التزام به باور بدون قرینه است؛ چراکه داوری اخلاقی معمولاً درباره اعمال صورت می‌گیرد.

3.2. ارتباط شبکه‌ای باورها

حال که رابطه فعل با باور پشتمانه آن معلوم شد، ادعای دیگر آن است که هم تمام باورهای فرد به هم پیچیده و مرتبط است و هم باورهای افراد یک جامعه با هم ارتباط تنگاتنگی دارند و هر جای این شبکه دچار لغزش و آسیب شود، بر دیگر باورها - از خود فرد یا دیگر افراد - تأثیر منفی دارد. بنابراین، ما مسئول تک‌تک باورها و حتی جزئی‌ترین و ساده‌ترین آنها هستیم و حتی باور غلط یک کودک روستایی ممکن است سبب از هم‌گسیختگی جامعه‌ای در آینده شود.

نمونه‌های بارز این آسیب ها را می‌توان در چند مورد بیان کرد؛ یکی تقویت خوی زودباوری¹ که فرد بدون دلیل و از سر شخصیت ساده خود، هر باوری را سریع بپذیرد و سراغی از دلایل و پشتوانه های آن نگیرد. دیگری عادت شدن باور کردن است که انسان بدون تقاضای دلیل صرفاً ناخودآگاه و متأثر از خوی پذیرش عادی باورها آن را بپذیرد.

دیگری رواج خرافه‌ها² است که مردم به اموری ماورائی و مافوق مادی معتقد شوند و به خود القا کنند که در شرایط خاصی، اعتقاد به چیزی یا عمل به دستوری موجب نتیجه ای مطلوب می‌شود و ... بنابراین، مجموعه شبکه وار باورهای فرد و افراد یک اجتماع، نسبت به یک مورد خطا، بسیار حساس است و باور خطا م نشأ مشکلات فراوان برای افراد یک جامعه و بلکه کل بشریت است.

در ترسیم شبکه باورها در یک فرد باید گفت در ذهن هر فردی انبوهی از باورها وجود دارد که رابط میان احساس و فعل هستند. این باورها چنان به هم تنیده شده اند که نمی‌توان هیچ جزء آن را از دیگر اجزا جدا کرد. در عین حال، وقتی باور جدیدی به ذهن وارد می‌شود، ساختار کلی باورها را به هم می‌ریزد و به ناچار مهندسی جدیدی بر ساختار آنها حاکم می‌شود:

هر باور واقعی - هر چقدر جزئی و نامربوط - حقیقتاً هیچ‌گاه بی‌اهمیت نیست. چنین باوری، آمادگی ما برای پذیرش باورهای همگون خود را بیشتر می‌کند و با تقویت باورهای مشابه خود، باورهای دیگر را تضعیف می‌کند. (Ibid., p. 169)

حال اگر این باور - هرچند کوچک - نادرست و بی‌منشأ باشد، تأثیر خود را می‌گذارد و ممکن است روزی باوری نادرست از نهان خانه ذهن ما بر دیگر باورها تأثیر بگذارد و پس از تقویت آنها، بر افعال و شخصیت ما مؤثر افتد. کسی که رابطه متقابل باورها را می‌پذیرد، حتماً تصدیق می‌کند که آنها از نیک و بد یکدیگر نصیبی دارند. کلیفور، دغدغه دیگر خود را ارتب اط باورهای افراد مختلف و تعامل آنها با یکدیگر می‌داند. او نه تنها افکار و عقاید مردم یک عصر را مرتبط با یکدیگر و مؤثر بر هم

1. credulous character.

2. superstition.

می‌داند، باورهای مردم عصرهای مختلف را نیز چنین می‌پندارد و مجموعه عقاید مردم هر زمانی را میراثی برای نسل بعد می‌شمرد:

کلمات و عبارات ما، قالب‌های ما و فرآیندها و شیوه‌های تفکر ما، دارایی مشترکی است که از عصری به عصر دیگر شکل می‌یابد و تکمیل می‌شود؛ میراثی است که هر نسلی به صورت امانتی گرانبها آن را در اختیار می‌گیرد و بدون تغییر و البته بسط یافته و پیرایش شده، به نسل بعدی هدیه می‌دهد. (Ibid.)

در دید او، باورهای مردم عصر و نسل مختلف، شبکه‌ای است و نتیجه منطقی آن، تأثیرگذاری این باورها بر یکدیگر است. وی حتی باورهای کوچک و کم‌اهمیت را در این تأثیر سهیم می‌داند و لذا سخن از مسئولیت اخلاقی و معرفتی افراد مختلف در قبال تمام باورهای خود می‌گویی. کلیفورد این تعامل قهری عقاید را، هم، یک امتیاز بزرگ می‌داند و هم، یک مسئولیت خطیر یک شمشیر دولبه که می‌توان با باورهای مفید و موجه در سعادت دیگران سهیم بود و با باورهای سست در شقاوت دیگران، شریک. علت تقبیح بعضی افراد در دو مثال پیش گفته نیز همین امر است؛ چراکه آنها باورهایی را بدون پشتوانه کافی برگزیده بودند که در سرنوشت دیگران تأثیر داشت. از دید او، باور نیروی بسیار مهمی است که اراده ما به تصمیم‌گیری را برمی‌انگیزد و چنین فرآیندی با چنان تأثیری (اجتماعی) متعلق به خود فرد نیست؛ بلکه از آن اجتماع اوست. می‌توان چنین نتیجه گرفت که باورها فصل مشترک انسان‌ها هستند. باورها کمک می‌کنند که انسان‌ها به هم بپیوندند و فعالیت‌های مشترک خود را تقویت و جهت‌دهی کنند.

حال اگر این امر مهم و مقدس، محترم شمرده نشود و قربانی خودخواهی‌های افراد قرار گیرد تا زرق و برق زندگی خود را دوچندان کنند و سودی شخصی ببرند، ضرری اجتماعی و بس بزرگ به دنبال خواهد داشت. خودفریبی افراد در اکتساب باورهای روزمره، اما بنیادین، ممکن است برای وی سودی زودگذر داشته باشد؛ اما او با سرکوب شک درونی خود، بر اعتقادی اصرار می‌ورزد که هم‌نوع او را دچار خسران می‌کند؛ کسی در این فرآیند، شایسته احترام هم‌نوعان خود است که با تعصب فراوان و دقت موشکافانه، پاسبان حریم باور خود باشد تا مبادا اعتقادش سست بنیان باشد و چنان لکه‌دار شود که نتوان آن را زدود (Ibid., pp. 170-171)

با این حال و اعتقاد به این اشتراک، وظیفه و ارسی باور و کندوکاو منشأ آن، امری عمومی است، نه مختص افرادی خاص . فقط رهبران، دولتمردان، فیلسوفان و شاعران نیستند که چنین وظیفه خطیری دارند . حتی یک فرد عامی روستایی که در قهوه خانه، جملات سخیف و کم اهمیتی را بر زبان می آورد، می تواند موجب تولید خرافات شومی شود که طائفه او را به فنا بکشد . همسر سخت کوش یک صنعتگر می تواند با تربیت فرزندان و تعلیم باورهای پسندیده، زمینه های پیوستگی و همدلی جامعه را به ارمغان آورد یا در غیر این صورت، ناظر گسستگی آن باشد:

این وظیفه ای همگانی است و نه ساده لوحی فرد و نه گمنامی او
 هیچ کدام نمی تواند وظیفه عمومی و ارسی همه باورها را از دوش او
 بردارد. (Ibid., p. 171)

این گام نیز دربردارنده نکته مهم و کاربردی در ایده اوست . شرایط پیچیده اجتماعی در جوامع به نحوی است که افراد در انتخاب باورهای خود متأثر از یکدیگر هستند و بی‌مبالاتی در این فوآیند به ضرر همه است . هرگاه اعتقادهای سست در اجتماعی باب شود، عموم مردم در اثر آن، به خرافه ها و اباطیل متمایل می شوند که در نتیجه آن پذیرش باورهای مستدل و علمی، سخت و خلاف عرف می نمایند . شبکه ای بودن باورهای فرد و اجتماع، نکته ای مفید و کارآمد است که به ک لیفورد در فرایند استدلال وی کمک می کند؛ اما افراط در این ایده و گستراندن بی حد و حصر آن، قرینه گرایی مطلق و سخت گیری زیاد در مقام پذیرش باور را نتیجه می دهد که البته کلیفورد این التزام را می پذیرد.

3.3. التزام به قرینه گرایی حداکثری

حال که معلوم شد باورهای ما بسیار مهم و تأثیر گذار هستند، آیا می توانیم به این امر مهم کم توجه باشیم و حریم باورهای خود را بر هر گزاره ساده و بی پشتوانه بگشاییم؟ کلیفورد در این قسمت، قرینه گرا و وظیفه گراست و سخن از قرائن کافی به میان می آورد. هیچ کس نمی تواند به صرف اینکه دلم خواست، مایل بودم، علاقه داشتم، فالانی گفتم و ... به انتخاب باوری دست بزنم. در اینجا الزامی وجود دارد که باید هر فردی در هر مکان و زمانی برای هر باوری، پشتوانه لازم و قرائن و شواهد کافی در دست داشته باشد. او با مثال ها و توضیحات فراوان در هر سه بخش مقاله خود، مواردی را برمی شمرد که چنین پشتوانه ای ندارند: اعتماد به کسی فقط به دلیل

دلسوزی و خوش خلقی وی، غیرت دینی، تقلید از آبا و اجداد، خرافه، اعتقاد به دین و پیامبر، اعتماد بر صداقت نفس و وجدان خود و

در مباحث فلسفه دین معمولاً کلیفورد را به عقل‌گرایی حداکثری می‌شناسند و قرائن و شواهدی که او از آنها سخن می‌گوید، قواعد و استدلال‌های عقلی است و چون خود او یک فیلسوف و ریاضیدان است، فقط از استدلال دفاع می‌کند و معتقد است برای هر باوری باید تحقیق و بررسی کرده، منابع آن را واکاوی کنیم، سند آن را بسنجیم، ادله آن را تحلیل کنیم و این وظیفه حتی بر عهده مردم عادی و ساده هم هست و اگر آنها عذر بیاورند که وقت و توان آن را نداریم، مقبول نیست و آنها هیچ‌گاه فرصت باورکردن را نمی‌یابند. در مقابل کلیفورد، عده دیگری عقل‌گرایی معتدل یا حداکثری (انتقادی) هستند و عده‌ای هم غیرعقل‌گرا که آنها نیز یا ایمان‌گرا هستند که باورهای دینی را خردگریز یا حتی خردستیز می‌پندارند، یا عمل‌گرا که ملاک را در کارایی عملی می‌دانند.

وقتی می‌گوییم قرینه‌گرا، دو مفهوم وظیفه‌گرا و درون‌گرا هم به آن افزوده می‌شود. کلیفورد از طیف متفکرانی است که اثبات باورها را در حیطه آگاهی شخص می‌داند و برای حجیت آن باورها معتقد به وظایفی (معرفتی و اخلاقی) هستند که تخلف از آنها خطاست. چنان‌که گفتیم، مفاهیم قرینه و کافی بودن آنها در کلام کلیفورد مبهم است. همچنین از آنجا که او را به عقل‌گرایی حداکثری می‌شناسند، احتمالاً قریب به یقین وجود دارد که او بر استدلال عقلی و شواهد عقلی پسند اصرار دارد و منظور او از قرینه همین است.

تحلیل و نقد

قرینه‌گرایی حداکثری جدای از اخلاق باور، محل تأمل و تحلیل‌های فیلسوفان فراوانی بوده است. اصل قرینه‌گرایی دارای دو پیش‌فرض مهم دارد که عبارت‌اند از اراده‌گرایی و وظیفه‌گرایی و باید از آن دو هم دفاع شود:^۱

اراده‌گرایی ← وظیفه‌گرایی ← قرینه‌گرایی

فارغ از آن، پرسش‌های دیگری نیز مطرح است. آیا ملاک کافی بودن قراین، نوعی است یا شخصی؟ اگر شخصی باشد، دیگر نمی‌توان کسی را تخطئه و پیروان ادیان الهی را متهم به

۱. برای آگاهی از ارتباط اراده با اخلاق باور ر.ک.: اکبری 1386، ص 62-56؛ پویمن 1387، فصل 16 و 17.

چنین خطایی کرد. اگر هم نوعی باشد، مشکل بزرگ، امکان آن است. سطح علمی و فهم و ادراک افراد مختلف جامعه، بسیار متنوع و متفاوت است. از آنجا که کلیفورد می گوید باور باید برای همه در هر مکان و زمان اثبات شده باشد، تقریباً محال است بتوان حتی یک عقیده استدلالی را در این سطح پذیرفت.

- وی باید جواب چند پرسش را معین کند، یا بهتر است بگوییم باید ابتدا معین می کرد و سپس ایده خود را بر جواب آنها مترتب می کرد: آیا کسی می تواند همه معلومات خویش را از راه براهین کسب کند؟ آیا گزاره ای هست که برای همه اثبات ناپذیر باشد؟ آیا استدلالی وجود دارد که P را برای همه اثبات کند؟ آیا مطلبی هست که بتوان آن را به کمک استدلال های گوناگون برای همه اثبات کرد؟ آیا برهان منطقی قطعی و قاطع فراگیر وجود دارد؟

به عقیده پلانتینگا نیز مدعای کلیفورد اش کلمات مهمی دارد. برای مثال، او نمی گوید حد کفایت قرائن چقدر است و مفهوم قرینه هم تقریباً به اندازه مفهوم عقلانیت مبهم و پیچیده است؛ قرینه چیست؟ از کجا می فهمید که قرائتی در دست دارید؟ قرائن در چه موقع به حد کفایت یا بسندگی می رسند؟ اگر شخصی ف ک ر کند قرینه کلفی برای قضیه P در دست دارد، اما قرینه او در نفس الامر در حد کفایت نباشد، آیا در این صورت اعتقاد او به P نامعقول است؟ از سوی دیگر، این ام کان وجود دارد که شخصی برای اعتقادی کاذب، قرینه کافی داشته باشد. آیا اعتقاد او به P معقول است؟ اگر پاسخ منفی باشد، آن وقت برخلاف مدعای کلیفورد، داشتن قرینه کافی، شرط لازم برای اعتقاد عقلانی به باورها نخواهد بود. (پلانتینگا، 1381، ص 17) جیمز فرد دیگری است که رویکرد کلیفورد در قرینه گرایی را به چالش می کشد. وی با تأکید بر ساحت اراده و عواطف، نقش آنها در شکل گیری باورها را انکارنشده می داند. (James. 1993)

نکته دیگر اینکه به اعتقاد ما مسلمانان، عقل مستقل نیست و عقل و نقل هر دو حجت الاهی برای هدایت بشر در هر دو سرا هستند. اگر عقل ل، فرد نبی و ولی و نیز حجیت کلام و عصمت عمل او را اثبات کرد، آنگاه نقل ایشان نیز پس از اثبات اینکه واقعاً نقل ایشان است، حجت و دلیل خواهد بود.

- . اگر مفهوم قرینه و کفایت آنها را تعدیل کنیم، ایده کلیفورد امری مقبول است
- * متفکران بزرگ مسلمان نیز چنین بوده اند و شعارشان این بوده که «نحن أبناء الدلیل» حیثاً مال نمیل. استدلال فرآیندی است که هر خردورزی با هر زبان و آیینی، آن را می فهمد و تصدیق یا رد می کند. اما لازمه اش آن است که توان فهم آن را داشته باشد.

این حرف از کلیفورد و هر قرینه گرای دیگری پذیرفته است. سخن بر سر آن است که چرا چنین ایده ای فراگیر شود و همگان ملزم به ارزیابی عقلانی باورها شوند، در حالی که چنین امری محال است؟ بنابراین، ایده قرینه گرایان در مقابل کسانی که به تقدم ایمان فتوا می‌دهند یا اصلاً دین را قابل ارزیابی عقلانی نمی‌دانند، برتری دارد. قرینه گرایان در طیفی از میزان کمیت مطلوب در قرینه قرار دارند. معمولاً کلیفورد را جزء قرینه گرایان حداکثری¹ می‌شمرند و گاه از واژه «افراطی» استفاده می‌کنند تا مشعر به منفی بودن آن باشد. قضاوت درباره این گام از تفکر کلیفورد، منوط به معنای قرینه و معنای حداکثری است. اگر منظور از قرینه، همان دلیل و حجت باشد و دلیل و حجت را اعم از استدلال عقلی صرف بگیریم و اینکه اثبات غیرمستقیم را در قوت اثبات مستقیم بدانیم، می‌توان از این ایده دفاع کرد. بنابراین، ملاک پذیرش یک باور، دلیلی است که دلالت آن مقبول باشد.

حال اگر دلیل باید بتواند امری را برای همه افراد بشر اثبات کند، باز امری غیرممکن است. چون حتی اگر در شکل استدلالی بیاید که ماده و صورت آن صحیح باشد، باز عده ای منکر هر نوع شناخت (سوفسطاییان) یا هر نوع استدلال (ایمان‌گرا) یا ... هستند. بنابراین، اگر می‌خواهیم سخن از وظیفه معرفتی یا اخلاقی بگوییم، باید ملاک را امری ممکن بدانیم و آن را در شرایط فرد باورکننده تعریف کنیم. مثلاً امری که ضد عقل باشد و هیچ دلیلی بر آن ارائه نشود - مانند خرافه - از منظر عاقلان در نقاط و شرایط مختلف مذموم و نادرست است؛ از سوی دیگر، میزان اعتماد به اشخاص در جوامع مختلف، فرق می‌کند. در جامعه ای که بی اعتمادی حاکم است و احتمال دروغ و اخبار غیرواقعی وجود دارد، پذیرفتن حرف افراد بدون دلیل و جست‌وجوی جداگانه، امری مذموم است و دیگران آن را خطای معرفتی می‌شمارند و کلیفورد هم خطای اخلاقی؛ اما اگر در جامعه ای مردم به یکدیگر اعتماد داشته باشند و نه از روی ساده‌لوحی، که به دلیل سلیم النفس بودن مردم آن سامان، آثار نیکوی این سلامت ثبوتی و اعتماد اثباتی در آن جامعه عیان باشد، نباید پذیرفتن حرف دیگران، خطای معرفتی یا اخلاقی باشد.

با توجه به استدلال‌های وی که خوی زودباوری را نکوهیده و از خرافه و لذت بردن از باورهای سست شکایت کرده است، می‌توان صورت بندی جدیدی از ایده او به دست

1. strong evidentialist.

داد که ما لزوم دلیل داشتن را در هر امری و هر مکان و زمانی، امری ضروری بدانیم؛ ولی قرینه و دلیل را منحصر در عقلی صرف و استدلال خشک ندانیم. این گفته کلیفورد که انسان پرمشغله هیچ فرصتی برای باور کردن نخواهد داشت، (Clifford, 1901, p. 176) بسیار غیر منطقی و غیر واقع‌بینانه است. چنین فردی می‌تواند با اعتماد به دانشمند یا متفکری، ضریب احتمال صدق و نیز قوت توجیه باورهای روزمره خود را بیشتر کند.

ممکن است اشکال شود که اعتماد به متفکران بومی و تعریف دلیل و قرینه به امری دورن اجتماعی و فرهنگی و قبیله‌ای، آنها را در جهل مرکب فرو می‌برد و چه بسا قواعد و دلایل دیگران برتر باشد و در نتیجه، آن افراد، هم، از رسیدن به صدق و حقیقت و هم، از ادله معتبرتر و توجیه استوارتر محروم باشند. این اشکال با گفت و گو بین فرهنگ‌های مختلف حل می‌شود. ادیان و ملل مختلف می‌توانند معیارهای سنجش باورهای خود را به دیگران عرضه کنند تا ارزیابی شود و تا زمانی که خطا و قبیح بودن معیاری اثبات نشد و ملل و فرهنگ‌های مختلف به نتایج متفاوتی رسیدند، ملاک برای داوری درباره آنها، اعتقاد خود آنهاست و اگر از آنچه حجت می‌دانند، تخلف کنند، خطای اخلاقی مرتکب شده‌اند، نه آنچه رقیب آنها حجت می‌داند. همین قدر برای معرفت‌شناس که دغدغه توجیه باور را دارد، کافی است؛ اما صدق باورها منوط به ژرفکاوی‌های فلسفی و اجتماعی است. از دو ادعای ملحد و مؤمن، یکی مطابق واقع است – اگر نقیض باشند – و یک معرفت‌شناس بی‌طرف فقط می‌تواند خطاهای معرفتی را تذکار بدهد.

3.4. غی‌اخلاقی بودن تخلف‌های معرفتی

تخلف از این وظیفه (جمع‌آوری قرائن کافی) خطایی اخلاقی است.^۱ در حقیقت این نخستین بار است که کسی خطای معرفتی را که در اثر تخلف از وظایف معرفت‌شناختی و منطقی فرد حاصل می‌شود، صریحاً به لغزشی اخلاقی متصف می‌کند. کلیفورد این نکته را با کلمات و عبارات مختلفی منعکس کرده است. استفاده از اصطلاحاتی چون «ethics» (Ibid., p. 168) در عنوان مقاله، «sinful» (Ibid., p. 172) به معنای خطای اخلاقی، «bounden duty» (Ibid., p. 171) به

۱. بعضی کلیفورد و حتی جیمز را متهم به خلط بین خطای اخلاقی و خطای معرفتی دانسته‌اند. (Haack, 2001, p. 26)

معنای وظیفه اخلاقی، «moral world» (Ibid., p. 193) به معنای جامعه اخلاقی و ... جایی برای این تردید باقی نمی‌گذارد که تخلف از این باید، در نظر کلیفورد فقط یک خطای معرفتی صرف نیست و خطای اخلاقی هم هست. قوانین اخلاق کاربردی، اخلاق باور و باید‌ها و نبایدهای اخلاقی بر حوزه تفکر و پژوهش حاکم هستند و فرد ملزم به رعایت آنهاست.

البته استدلال کلیفورد بر این مطالب صریحاً ذکر نشده است؛ ولی منظور او از غیر اخلاقی بودن همان تجاوز به حریم دیگران و پاس نداشتن اعتقادات آنان است؛ چراکه او باورها را به صورت شبکه‌ای مرتبط می‌داند و کوتاهی هر فرد را مؤثری منفی برای دیگران می‌شمرد. همان‌گونه که ما موظفیم به دیگران و حریم آنها احترام بگذاریم و قواعد اجتماعی را برای رعایت حقوق دیگران پاس بداریم و تخلف از آن را اخلاقاً نادرست می‌دانیم، دامن زدن به تولید باورهای غلط و زودباوری نیز از این موارد شمرده می‌شود. اگر خطا را فقط معرفتی بدانیم، باید زیان تخلف از این وظیفه تنها گریبان‌گیر خود فرد شود؛ حال آنکه طبق استدلال کلیفورد، این زیانی عمومی و مؤثر بر همه بشریت است.

مشکل دیگر این خطا آن است که ما عادت زودباوری را در خود پرورش می‌دهیم و این یعنی پذیرفتن حرفی برخلاف منطق و عقل که آن هم ضربه‌های مخربی برخود فرد دارد و هم برای اجتماع او و بلکه کل بشریت. با باور کردن غیر منطقی و خلاف قاعده، هم به خودمان، وجدانمان، به تفکرمان و شخصیتمان لطمه زده ایم و آن را پاس نداشته ایم و هم حقوق دیگران را؛ و هر دوی اینها از لحاظ اخلاقی نادرست است.

بنابراین، اخلاق باور، هم یک توصیه در اخلاق فردی است و هم یک الزام در اخلاق اجتماعی.

نتیجه آنکه، معیارهای اخلاقی شمردن در این رهیافت وجود دارد. موضوع آن فرآیند اکتساب باور است و همان‌طور که گذشت، کلیفورد یک اراده گراست. در ناحیه محمول هم از کلمات ارزشی استفاده شده است؛ واژه‌هایی مانند زشت، نادرست، باید، مسئولیت، وظیفه و ...

البته کلیفورد را در اخلاق و فلسفه اخلاق، متأثر از کانت می‌دانند. او با زبان آلمانی آشنا بود و با چنین مزیتی از معاصران خود پیشی گرفته و فلسفه انتقادی کانت بر او تأثیر فراوانی گذاشته بود. (Madigan, 2010, p. 74)

تحلیل و نقد

در زمان حیات کلیفورد و بعد از او نیز مخالفان و موافقان فراوانی به این ایده پرداختند . شاید بیشترین خدمت را ریچارد گل¹ و ریچارد رورتی² به کلیفورد کردند که بر اخلاقی بودن وظایف معرفتی متمرکز شدند و قلم زدند. در قرن بیستم، سه استاد فلسفه دیگر، یعنی هاک،³ کوانتون⁴ و کود⁵ دوباره وظایف اخلاقی و معرفتی را به هم آویختند و از این منظر، نگاهی دوباره به اخلاق باور انداختند. آنها ضمن بازخوانی مقاله کلیفورد کوشیدند در این زمینه تأملات بیشتری داشته باشند. (Ibid., p. 87)

پرایس⁶ اما از جمله مخالفان این ایده بود . وی در تحلیل «باید»⁷ در جمله «تو باید» به P باور داشته باشی « هرچند سخن از بایسته های اخلاقی را جایز دانست، به هیچ وجه آن را به معنای اخلاق باور نپنداشت . (Price, 1954, p. 26) . گفت و گوهایی فراوانی بین معرفت شناسان صورت گرفته است که آیا می توان پیوندی بین بایس ته های معرفتی و اخلاقی زد یا نه؟ آیا این یک رهیافت صحیح است یا چیزی شبیه یک خطا یا خلط ؟

در فلسفه اخلاق، مبانی و گرایش های بسیار متنوعی درباره ماهیت گزاره های اخلاقی و حجیت بایدهای اخلاقی وجود دارد و از فلسفه اخلاق کلیفورد هم چیزی در دسترس نیست؛ اما چون ا و سخن از ضرر باورهای بدون پشتوانه بر دیگران و سعادت عملی و سلامت فکری آنها می گوید، غیر اخلاقی بودن تخلف از وظیفه بررسی موجه می نماید. این مطلب ابداع کلیفورد است و پیش از او در این باره چیزی یافت نمی شود. یکی از پایه های اصلی ایده کلیفورد، تکیه بر اخلاقی بودن وظیفه تحقیق است . همان طور که گفته شد، عده ای او را مرتکب خلط وظیفه معرفتی با وظیفه اخلاقی دانسته اند یا دست کم او را متهم به عدم تبیین مقصود خود از وظیفه اخلاقی کرده اند . به نظر می رسد او در این ابداع خویش مصیب است؛ چراکه اگر این تخلف فقط یک خطای معرفتی بود، نباید مستحق مذمت می شد و نباید بر سرنوشت دیگران تأثیر می گذاشت. البته آن میزان که کلیفورد به همه بشریت سرایت می دهد، مقبول نیست .

-
1. Richard Gale.
 2. Richard Rorty.
 3. Susan Haack.
 4. Anthony Quinton.
 5. Lorraine Code.
 6. H. H. Price.
 7. ought.

تأثیر باور غیر موجه محدود است و بنا بر مبنای گرای - که خود کلیفورد طرفدار آن است - هر کسی می تواند سیر منطقی این استدلال را بسنجد و از صحت و سقم آن باخبر شود. گناه معرفتی دیگران نمی تواند عذری برای بقیه شود که چون این حرف مثلاً رایج است و حتماً اولین معتقد به آن از روی استدلال به آن تفوه کرده است، پس نیازی به بررسی ما ندارد. چه بسا همی ن حرف باطل و غیر موجهی که به صورت موجه در جامعه ای رایج است، همان حرف با همان حساسیت بین مردم در جامعه ای دیگر واضح البطلان باشد. بنابراین، تخلف افراد جامعه نخست، تأثیری بر سرنوشت دسته دوم ندارد.

اشکال دیگر این حرف آن است که اگر ایده کلیفورد، یک دستور و توصیه اخلاقی باشد، آنگاه از لحاظ گستره، تابع قوانین اخلاقی است. آیا توصیه های اخلاقی فراگیر هستند یا تابع آداب و رسوم خرده فرهنگ‌ها می باشند؟ آیا می توان حکم اخلاقی جهان شمول صادر کرد؟ آیا قوانین اخلاقی پشتوانه عینی و نفس الامری دارند یا بر ساخته ذهن و عقل اف راد جامعه و صرفاً آرای محموده هستند؟ آیا مکاتب مختلف اخلاقی - اعم از وظیفه گرایی، فضیلت گرایی و غایت گرایی - می توانند بر سر یک حکم مشترک همداستان شوند؟ و ...

3.5. دینداری، مصداق بارز تخلف اخلاقی

کلیفورد با اعتقاد به بطلان آیین مسیحیت، حکم به بطلان هر دین و آیین الهی می دهد و با خروج از دایره ادب و اخلاق علمی، در بخش دوم مقاله خویش، به پیامبر گرامی اسلام و نبی کرامت (ص) اهانت روا می دارد و وحی الهی را با تخیل مقایسه می کند. او به هیچ وجه، نمی تواند مرجعیت علمی ایشان را بپذیرد و با روش های گوناگون سعی در بی مبنا جلوه دادن ادعاهای وی و پیروی دینداران از آیین اوست. البته شاید بسیاری از آموزه های مسیحیت - به نحو کنونی - قابل دفاع عقلانی نباشد؛ ولی اصل نبوت چنین نیست. به ویژه دین اسلام که عقل را گوهر قدسی و رسول باطنی می شمرد و حجیت آن را تأیید می کند. حتی اگر نخواهیم به شیوه دکارت، کانت، آلتون، کرگور و دیگران خدا را اثبات کنیم، براهین عقلی متقنی بر اثبات خدا وجود دارد. بنابراین با همه خدشه ها در کبرای کلی کلیفورد، اگر آن را بپذیریم، باورهای دینی به هیچ رو صغرا و مصداق ایده او نخواهند شد.

از آنجا که این بحث ربط مستقیمی به موضوع ندارد، بیشتر به آن نمی پردازیم. (ر.ک: پترسون و دیگران 1387، ص 76-77)

4. نتیجه‌گیری

تحليل ماهيت معرفت از دغدغه‌های معرفت‌شناسان بوده است و آنها در بحث از توجیه باور (یکی از مؤلفه‌های باور) مبناهای مختلفی ذکر کرده‌اند که بیشتر بر محور قرینه‌گرایی – به سود یا زیان آن – می‌چرخد. در این میان، قرینه‌گرایی حداکثری هر آن است که بر باوری باید پشتوانه استدلالی داشته و قراین و شواهد کافی به سود آن موجود باشد. بر اساس این دید معرفت‌شناسانه، در فرایند اکتساب باور، بایسته‌هایی وجود دارد که تخلف از آنها گناه معرفتی محسوب می‌شود. برخی معرفت‌شناسان با رهیافتی در این حوزه، التزام به این قواعد معرفتی را با گزاره‌های اخلاقی پیوند زدند و تخلف‌های معرفتی را گناه اخلاقی نیز شمردند. کلیفورد نخستین فیلسوفی بود که به این قاعده تصریح کرد. وی در مقاله‌ای این ایده خود را تبیین کرد که پژوهش حاضر با طرح سیر منطقی استدلال و تبیین وی، نقاط ضعف و قوت آن را برشمرد. تعاقب باور و عمل، ارتباط شبکه‌ای باورهای یک فرد و نیز باورهای تمام افراد یک جامعه، قرینه‌گرا و وظیفه‌گرای حداکثری بودن، غیر اخلاقی بودن تخلف از این وظیفه و نادرست پنداشتن دینداری، پنج مرحله مهم از استدلال وی بود. افراط در قرینه‌گرایی، اتهام غیر عقلانی زدن به ادیان و نداشتن سیر منطقی و روشن در فرآیند استدلال از جمله نقاط ضعف و نیز تأکید بر اصل دلیل‌گرایی و صبغه اخلاقی دادن به بایسته‌های معرفتی از جمله نقاط قوت ایده اوست.

فهرست منابع

۱. اکبری، رضه 1386، ایمان‌گروی (نظریات کرکگور، وینگنشتاین و پلانتینگا)، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ دوم.
۲. پترسون و دیگران، مایکل 1387، عقل و اعتقاد دینی؛ درآمدی بر فلسفه دین، احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو، چاپ پنجم.
۳. پلانتینجا، آلون 1381، عقل و ایمان، بهناز صفری، قم، اشراق.
۴. پویمن، لوئیس پی، 1387، معرفت‌شناسی: مقدمه‌ای بر نظریه شناخت، رضا محمدزاده، تهران، دانشگاه امام صادق (ع)، چاپ اول.
۵. جوادپور، غلامحسین 1389، «اخلاق باور؛ بررسی تحلیلی رهیافت ویلیام کلیفورد»، پایان‌نامه کارشناسی/ارشد رشته فلسفه دین، با راهنمایی علیرضا قائمی‌نیا و مشاوره محمدتقی فعالی، قم، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

6. Clifford, William Kingdom, 1901, Lectures and Essays, New York, the Macmillan Company.
7. Haack, Susan, 2001, "The ethics of belief Reconsidered" in: Knowledge, Truth, and Duty, ed by Matthias Steup, Oxford University Press.
8. James, William, 1993, "The Will to Believe", in: The Theory of Knowledge, Wadsworth Press,
9. Madigan, Timothy J. , 2010, W. K. Clifford and the ethics of belief, Cambridge Scholars Publishing.
10. Price, H. H. , 1954, "The Inaugural Address: Belief and will", Proceedings of the Aristotelian Society, vol. 28.
11. Steup, Matthias (ed), 2001, Knowledge, Truth, and Duty, Oxford University Press.